

## مضامین مشترک میان مسعود سعد و ابوفراس حمدان

محسن راثی<sup>\*</sup>

### چکیده

مطالعه و تحقیق در زبان و فرهنگ و تاریخ ملتها به منظور استفاده از ثمرات عقول و افکار و آثار و نقد و مقایسه آنها یکی از اهداف و زمینه پژوهش ادبیات تطبیقی است که می تواند در جهت انتقال ذوق و احساس و عواطف و خرد انسانها و ملتها به یکدیگر به منظور ایجاد ارتباط و پیوند میان اندیشه ها و ذوقها و درک و فهم و تاثیر متقابل فرهنگها نقش آفرین و بالنده باشد.

مطالعه دیوان مسعود سعد که سراینده دلنشین ترین و سوزناک ترین حبسیات در زبان پارسی و ابوفراس حمدان گوینده و سراینده رومیات در زبان عربی و کوشش در مقایسه مضامین و موضوعات مشترک و همانندی و شباهت زندگانی این دو شاعر گرفتار و در بند امکان و احتمال تاثر مسعود سعد را از دیوان ابوفراس قطعی و قویتر ساخته است. این مقاله کوشش دارد موارد و همانندی و تشابه را در حد وسع و مجال خود باز نماید.

### مختصری از زندگی و شخصیت ابوفراس

#### زندگی

ابوفراس حارث بن سعید بن حمدان بن حمدون الحمدانی به سال ۳۲۰ هـ در موصل متولد شد. پدرش عرب و مادرش رومی بود. خاندان او همه از امراء بزرگ و شریف بودند. هنوز به

---

\*عضو هیأت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی.

سه سالگی نرسیده بود که پدرش کشته شد و پسر عمش سیف الدوله تربیت او را به عهده گرفت. در این سالها سیف الدوله در خدمت خلیفه، المتقی بود و میان بغداد و موصل و دیار ربیمه در آمد و شد. تا آنگاه که در حلب اقامت گزید و حمص و حلب را در اختیار گرفت و به استقلال حکومت و درباری ترتیب داد که مجمع گروهی از ادبا و شعرا و علمای بزرگ گردید و برگرد خود فضائی گشاده از فرهنگ و علم و بطولت پدید آورد. ابوفراس در چنین فضائی پرورش گرفت، هم در علم و ادب استادی یافت و هم در فنون نبرد. سیف الدوله در خویشاوند خردسال خود به خاطر نشانه های شجاعت و ادب که در او آشکار شده بود نیک بنگریست و چون به سن جوانی رسید و تن و توش یافت او را در جنگهایش با خود همراه ساخت و با پیروزیها و شکستهای خویش آشنا نمود و شعله حماسه و شجاعت را در دل او بر افروخت. ابوفراس در این ایام شعر می سرود و در دربار سیف الدوله با شعرا و امرا به مناظره می پرداخت و قلب امیر را از سرور و فخر می انباشت.

سیف الدوله که شیفته محاسن اخلاق و شعر او شده بود به پاداش، دهی از اعمال منبج را به مبلغ دو هزار دینار در سال به او اقطاع داد. به روایتی این اقطاع صله ای بود که سیف الدوله در برابر یک بیت شعر به او بخشیده بود. آنگاه تمام ناحیه منبج و حران و اعمال آن را برو داد. منبج دژی استوار در نزدیکی حلب بود و در دفاع از حلب نقش عمده ای داشت امیر جوان موظف بود در برابر حمله و هجوم رومیان پایداری ورزد و قبایل عرب را که علیه سیف الدوله سر به شورش بر می داشتند سرکوبی نماید. ابوفراس در این سالها ضمن انجام وظایف امارت، شعر هم می سرود و با شعرا و ادبا دمساز بود.

به سال ۳۴۸ هـ به دست رومیان اسیر شد. از مقایسه روایات چنین بر می آید. همه مدت اسارت او هفت سال و چند ماه مدت گرفت که بار اول در سال ۹۶۲ م اتفاق افتاد. ابوفراس پس از رهائی یا فرار از زندان اسارت بر سر رومیان لشکر کشید این بار نیز گرفتار آمد و رومیان او را به قسطنطنیه بردند ولی این بار چنان با او رفتار کردند که شایست و مقامش بود. این بار به سبب آنکه سیف الدوله بر او خشم گرفته بود و برای فدیة دادن برای آزادی اش نمی اندیشید مدتی در اسارت ماند. ابوفراس تا عطوفت و التفات امیر را برانگیزد پی در پی برایش نامه می نوشت و چون فایدتی نبخشید تهدید کرد که اگر در کار او نیندیشد به بیگانگان و دشمنان او در خراسان یا مصر پناه خواهد برد. در این نامه ها از رنج جانکاه خود و عشق ب وطن ، و در ضمن از خدمات خود به سیف الدوله و مبارزات و فداکاریهایی که در راه او کرده بود سخن می گوید.

#### مختصری از زندگانی و شخصیت مسعود سعد

مسعود سعد سلمان ( ۴۳۸ یا ۴۴۰ هـ ق \_ ۵۱۵ هـ ق ) اصلاً از همدان بود اما زادگاه و قرارگاهش لاهور بود. پدرش سعد مردی از اعیان بشمار می آمد و در خدمت دستگاه غزنویان شأنی داشت. فرزند او مسعود نیز در آن دیار با عزت و ثروت می زیست و در شمار ندیمان و نزدیکان سیف الدوله محمود ، فرمانروای هندوستان ، بود. وی گاه با شاهزاده غزنوی در جنگها شرکت می جست و مردانگی ها از خود می نمود. حتی به شاعران که او را می ستودند صله می بخشید و زندگانش بشاد کامی می گذشت. چندی پس از آن سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی ( ۴۵۰ \_ ۴۹۲ هـ ق )، پدر سیف الدوله که در غزنه فرمان می راند، بر اثر

گزارشی از آن که مبادا ملک‌شاه سلجوقی در عراق و بیم از آن که مبادا ملک‌شاه بر اثر این واقعه به غزنه حمله آورد، فرزند خود سیف الدوله را بی خبر دستگیر کرد و در قلعه ای محبوس ساخت. امیران و نزدیکان شاهزاده نیز گرفتار شدند از آن جمله مسعود سعد بود که در برخی از اشعار خود به سفر خراسان و عراق اظهار علاقه کرده و شاید شاهزاده را نیز به این منظور تشویق کرده بود. در هر حال مسعود در قلعه دهک و زندان سو هفت سال در بند بسر برد و بعد از آن نیز سه سال در حصار نای. سرانجام وی در سال ۴۸۹ یا ۴۹۰ هـ. ق. به شفاعت و کمک عمیدالملک ابوالقاسم خاص از زندان نجات یافت و به لاهور رفت و به ترمیم خرابی املاک خویش پرداخت. در سلطنت علاءالدوله مسعود سوم (۴۹۲ - ۵۰۹ هـ. ق.) و فرمانروایی پسر او شیرزاد در هند شاعر مورد حمایت نظام الدین ابونصر فارسی پیشکار و سپهسالار شیرزاد قرار گرفت و چندی بعزت زیست، حتی به حکومت چالندر در پنجاب رسید. اما دیری نگذشت که به سعایت دشمنان قدرت ابونصر پارسی زوال یافت. مسعود سعد نیز محبوس و مبعوض شد. دشمنان به ضبط املاک او و خراب کردن خانه اش دست زدند. رفتن وی به غزنه به امید کمک ثقه الملک طاهرین علی وزیر و خازن سلطان و دادخواهی از پادشاه سود نداد. سلطان را از او بر خذر داشتند و به حبس وی فرمان داد. این بار هشت سال در زندان مرنج گرفتار بود. عاقبت وی به شفاعت ثقه الملک او را آزاد کردند شاعر مردی بود شصت یا شصت و دو ساله که نوزده بیست سال (از ۴۸۰ تا ۵۰۰ هـ. ق.) در زندان گذرانده و هستی و کسان خود را از دست داده بود. پانزده سال آخر عمر او هر چند قسمتی به ریاست کتابخانه سلطنتی علاءالدوله مسعود گذشت و نیز پس از او مورد اکرام و احترام ملک ارسلان (۵۰۹-۵۴۷ هـ. ق.) و بهرام شاه غزنوی (۵۱۳-۵۴۷ هـ. ق.) بود اما با از دست دادن نزدیکان و

پیری و بیماریهای حاصل از سالهای زندان دیگر روی خوشی از زندگی ندید و در حدود هشتاد سالگی درگذشت.

خلاصه مطالعه دیوان هر دو شاعر و دقت و تامل در حبسیات مسعود سعد و رومیات ابوفراس و شباهت زندگی و برخی خصایص و ویژگی های شخصیت این دو شاعر و وجود معانی و مضامین مشترک و متشابه همه قرائن و شواهدی است که احتمال تاثیر مسعود سعد را از ابوفراس حمدانی امر قطعی و اجتناب ناپذیر می نماید که در اینجا به مواردی از آن مشابهتها اشاره می شود.

### آشنائی مسعود با زبان و ادب عربی

عوفی در لباب الالباب از سه دیوان فارسی، عربی و هندی مسعود سعد نام می برد اما از این شاعر، به زبان هندی تا کنون اثری دیده نشده و دیوان عربی وی نیز، اگر هم وجود داشته باشد، بر جای نمانده است.

با اینهمه ابیاتی چند، به زبان عربی، از مسعود در دست است که آشنائی ژرف وی را با زبان و شعر و ادب عربی مدلل می دارد.

رشید و طواط با همه استادنی خود در ادب عربی و دیر پسندی که داشته در حدائق السحر (تصحیح عباس اقبال تهران ۱۳۰۸ ص ۳۰ و ۴۱ و ۵۷) اشعار عربی مسعود سعد را به عنوان شاهد برمی گزینند و نقل می کند حریری (۴۴۶-۵۱۶ هـ ق) صاحب مقامات در جواب نامه یا شعری از مسعود سعد که در مصر به او رسیده بوده، سخن وی را در ادبیات عربی ستوده است. ابیات حریری را استاد مجتبی مینوی در مجله دانشکده ادبیات تهران سال پنجم

شماره ۱۳۳۷۴ ص ۱۱ چاپ کرده است. و ابیات عربی زیر را بعنوان نمونه های صناعات بدیعی در حدائق السحر آورده است.

در حسن مطلع :

ثق بالحسام نعهده میمون و اربک و قل للنصرکن فیکون

نگاه کنید به سخن و سخنوران ص ۲۱۵

در توریه :

نظرت الیه و الظلام کانه  
فقلت لقلبی طال لیلی و لیس لی  
علی العین غربان من الجو وقع  
من الهم منجاه و فی الصبر مفرع  
اری ذنب السرحان فی الجو طالعا  
فهل ممکن ان الغزاله تطللع

حدائق السحر ص ۶۶۱

در ذوفاتین :

یا لیلہ اظلمت علینا  
قدرکضت فی الدجی علینا  
لیلاء قاریه الدجنه  
دهما خداریه الاعنه  
فبت اقتاسها فکانت  
حبلی نهاریه الاجنه

همان کتاب ص ۶۷۷

گذشته از این ابیات آراسته و استادانه که تنها زائیده طبع شاعری آشنا بر موز و دقائق و صنایع شعر عربی تواند بود ، در دیوان مسعود به ادبیات پراکنده عربی و برخی ابیات ملمع نیز بر می خوریم که از آن جمله است.

لزمت سجننا و الباب مضائق دونی و لیس یفتح دون المهیمن الفتح

دیوان مسعود ۷۸

و یا.

بدینسان گذارم همی روزگار و مأمول عنی منیع المرام

و لازلت اسطوکلث العرین علی کل خصم الد الخصام

همان کتاب ۳۲۷

مسعود خود بارها به تسلط خویش بر زبان و ادب عربی با صراحت اشاره می کند و گاه مدعی است که در نظم و نثر فارسی و تازی هیچکس استقلال وی را ندارد.

مرا بدان تو که در فارسی و در تازی بنظم و نثر ندارد چو من کس! استقلال

همان کتاب ص ۳۱۳

و گاه آمادگی خویش را برای گذراندن امتحان عربی بیان می دارد.

کس ار به پارسی و تازی امتحان کردی مرا، مبارز میدان امتحان شدمی

همان کتاب ص ۵۱۱

مسعود همانند بسیاری از شاعران دوره های سامانی و غزنوی به شعر شاعران عرب توجه دارد. گاه از متنبی یاد می کند و مضمون شعر او را به فارسی بیان می کند.

متنبی نکو همی گوید باز دانند فرهی ز اماس

دیوان مسعود ص ۲۹۶

که اشاره است به این بیت.

اعیذ هـا نظرات منک صــــادقه      ان تحسب الحشم فیمن شحمه ورم

دیوان متنبی ص ۳۲۳

گاه معتقد است که ابن هانی ( ابوالقاسم محمد بن هانی الاءزدی الاندلسی ، شاعر مشهور قرن چهارم هجری ) شاعر عرب و رودکی شاعر عجم پیش وی سر تعظیم فرود می آوردند.

منم کاندر عجم و اندر عرب کس      نبیند چون من از چیره زبانی  
سجود آردبه پیش خاطر من      روان رودکی و ابن هانی

دیوان مسعود ص ۶۳۱

و گاه مضامین شاعران عرب را ، بی آنکه نامی از آنان بمیان آرد. لباس فارسی می پوشاند و از آن جمله است.

ز رنج و ضعف بدان جایگه رسید تنم      که راست ناید اگر در خطاب گویم من

همان کتاب ص ۳۸۷

که بیگمان ماخوذ از این بیت المتنبی است.

کفی بجسمی نحــــولاننی رجل      لولا مخاطبتی ایاک لم ترنی

دیوان المتنبی ص ۷

و یا.

ابرم که همی ز دریا بردارم      و آنگاه همی بدریا بر بارم

دیوان مسعود ص ۶۱۲

آربری نوشته است پیش از مسعود سعد ، ابوفراس حمدانی شاعر عرب بر اثر هفت سال اسارت در بند رومیان حبسیه ها سروده بود ، بنابراین وقتی مسعود محبوس شد سرمشق



خوبی از این نوع شعر را از پیش در اختیار داشت که از آن تقلید کند. شباهت سوابق زندگانی ابوفراس و مسعود سعد و آگاهی وافر مسعود از زبان و ادب عربی و نیز به عربی شعر سرودن وی بخصوص همانندی برخی موضوعات و مضامین در اشعار هر دو شاعر احتمال تاثیر و تاثر در حبسیه های مسعود متوجه ساخته است. (چشمه روشن ص ۹۹)

اصالت و صداقت احساسات مسعود سعد در حبسیه های او در این است که خود این دوران سخت و توان فرسای محبوسی را طی سالهای دراز تجربه کرده است و آنچه بیش از هر چیز به شعر او سوز و تاثیر می بخشد همین واقعیت و اصالت است.

فراز و نشیب عواطف و اندیشه های شاعر که ناشی از اضطراب و اضطراب و بی تابی است گوی کلمات بر اثر فشار درد و اندوه بر روی یکدیگر می غلطند اشمال بر تعبیرات و ترکیبات تازه و جاندار خصیصه دیگری است که رشید و طواط در کتاب « حدائق السحر اشعار مسعود سعد بخصوص حبسیات وی را نمونه کلام جامع شمرده و تصریح کرده است که هیچکس از شعرای عجم در این شیوه به گرد او نرسند، نه در حسن معانی و نه در لطف الفاظ »

استاد یوسفی در این باره می افزاید:<sup>۱</sup>

بعد از روزگار مسعود سعد شاعرانی دیگری از جمله خاقانی، بهار، فرخی یزدی، م. امید و دیگران حبسیه سروده اند، حتی برخی از معاصران اصطلاح « ادبیات زندان » را بکار می برند که حبسیات شعر و نثر را در بر می گیرد، اما هیچ یک از شاعران فارسی زبان مدتی به این درازی پشت دیوارهای بلند و غم انگیز زندانها چنین محروم از آزادی نزیسته و این همه حبسیه نگفته است. به همین سبب نیز مسعود سعد بیش از هر شاعری به حبسیه سرایی

---

۱ یوسفی - غلامحسین - چشمه روشن انتشارات علمی چاپ نهم ۱۳۷۹

نامورست ، حتی دانشمندی خارجی مانند یان ریپکا - که طبعاً بیشتر تحت تأثیر محتوای شعر فارسی تواند بود تا لطف تعبیر آن - حبسیات او را در شمار شیواترین شاهکارهای شعر فارسی شمرده است. ( چشمه روشن ۱۰۶ )

### شکوه از غل و زنجیر

ابوفراس از بند و زنجیری که در اسیری برپایش نهاده اند شکوه میکند و این شکایت را در قصیده یی بمطلع :

أَخِرُّهَا مَزُجٍ ، وَأَوْلُهَا ! يَا حَسْرَةَ مَا أَكَادُ أَحْمِلُهَا

گاه از زبان مادرش بیان میکند که گریان ، از مسافران جویای حال فرزند گرفتار خویش است و می پرسد : « آیا کسی هست که در قلعه « خرشنه » شیرانی پای در بند را دیده باشد. آیا کسی بندهای گران را بر پای عزیز دلم دیده است »

يَا دُ مَعِ مَا تَكَادُ تُمَهِّلُهَا تَسْأَلُ عَنَّا الرُّكْبَانَ جَاهِدَةً  
أَسَدَ شَرِي ، فِي الْقَيْدِ أَرْجُلُهَا « يَا مَنْ رَأَى لِي ، بِحِصْنِ « خَرَشْنَه »  
عَلِي حَبِيبِ الْفَوَادِ ائْتَلُهَا يَا مَنْ رَأَى لِي الْقَيْدَ ، مُوْتَقَةً

دیوان ابی فراس ص ۲۴۱

و گاه خود بآن اشاره میکند و خطاب بسیف الدوله میگوید : بندها بر پای من آسیبی نمی توانند رساند که آنها را برای خوشنودی تو تحمل میکنم ؟

وَفِي اتِّبَاعِي رِضَاكَ ، أَحْمِلُهَا لَيْسَتْ تَنَالُ الْقَيْدُ مِنْ قَدَمِي

الروائح ، ابوفراس الحمدانی رقم ۱۶ ص ۳۵

و باز در همان قصیده خطاب به سیف الدوله میگوید: « ای که بر اسب سواری اکر که بندهای گران را با خود می بریم بنگری چهره های بازرگانی را در چنان سختی و شدت خواهی یافت که زیباترین آنان تازه رویی را از دست داده و بد روزگار چنان دگرگونشان ساخته است که آنان را گاه باز می شناسی و گاه نه »

نحمل اقیادنا و نـنقلها      یا راکب الخیل لو بصرت بنا  
فارق فیها الجمال اجملها      رایت ، فی الضر ، اوجها گرمت  
تعرفها تـاره و تجهلها      قد اثر الدهر فی محاسنها

همان کتاب ص ۳۶

ابوفراس و مسعودسعد هر دو ضمن قصاید و قطعات از غل و زنجیرگران که بر پای و گردن داشتند می نالیدند.

کز بار آن بماندم بر سنگ سنگوار      بر سنگ خاره بند گرانم چنان بدوخت  
این مار بوده آهن گشته گزنده مار      از گوشت بود کرد مرا در دو ساق پاسی

دیوان ص ۱۵۰

از گـریه سـخت و نالـه زارم      و نیمه شب آسمان ستوه آید  
شاید که بس ابله و سبکبارم      بندیست گران بدست و پیـایم در

دیوان ص ۲۵۷

خو کیست کـریه روی دربانم      گوریست سیاه رنگ دهلیزم  
دیو و افعی و ازدها باشد      راست گویی هوای زندانم  
جز یکی پاره بوریا باشد      به خدای ار مرا درین زندان

که چنو در کلیسیا باشد      وانگهم سنگدل نگهبانی  
تکیه بر چوب و بر عصارا باشد      از گرانی بلند چون گردم  
پا در سنگ آسیا باشد      مر مرا گویی گویی از گرانی بند

از کهسار بی فریاد ص ۱۴۱

شد از پستی خانه ام پشت گنگ      شد از ظلمت خانه ام چشم کور  
به صد چاره و جهد و نیرنگ و رنگ      در این سجع هرگز ننگنجد می

همان ص ۹۲

که هستم شب و روز چون چنبری      در آن تنگ زندانم ای دوستان  
ز سنگیش بامی ز خستی دری      کرا باشد اندر جهان خانه ای  
نیست ممکن که پیرهن بدرم      ار ضعیفی دست و تنگی جای

همان ص ۹۹

درد و تیمار دخترو پسر م      تیر و تیغست بر دل و جگرم  
غم و تیمار مادر و پدر م      گه پریشان گذاردم شب و روز  
از غم و درد آن دل و جگرم      جگرم پاره است و دل خسته  
نه بدیشان همی رسد خبر م      نه خبر می رسد مرا زیشان

از کوهسار بی فریاد ص ۹۴

مسعود سعد در ضمن قصیده‌ی که از موثرترین و پرسوزترین حبسیات اوست که با موسیقی  
گیرا و آهنگ غمناک سروده شده به زیباترین و بدیع‌ترین شیوه ماجرای گرفتاری و غمبار و  
سوزدل و نومیدی و اندوه جانکاه خود را به تصویر کشیده است هرچند خوانندگان این چکامه

سوزناک بر احوال مسعود سعد دل می سوزانند نسبت به آنان که او را به بند کشیدند احساس نفرت خواهند کرد و به قول نظامی عروضی « این بدنامی در آن خاندان... تا دامن قیامت بماند ».

ابوفراس هم در ضمن قصاید و قطعات زیبا و مشهور خود « رومیات » حکایت اسارت و گرفتاری اندوهبار خود به شیواترین صورت بازگو می کند از جمله آن :

پستی گرفت همت من زین بلند جای      نالم ز دل چو نای من اندر حصار نای  
جز ناله های زار چه آرد هوای نای      آرد هوای نای مرا ناله های زار  
پیوند عمر من نشدی نظم جان فزای      گردون به دردورنج — سَراکشته بود اگر  
از کوهسار بی فریاد ص ۱۰۳

و ز درد دل تمام نیارم کشید وای      از رنج تن تمام نیارم نهاد پی  
گویم به رسم باشم همواره نیست رای      گویم صبور گردم بر جای نیست دل  
ممکن بود که سایه کند بر سرم همای      چون پشت بینم از همه مرغان برین حصار  
گیتی چه خواهد از من در مانده گدای      گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف  
از کوهسار بی فریاد ص ۱۰۴

دراز نای شبهای اسارت ابوفراس از دیر پایی آن ها می نالد و از اینکه ستارگان بر آسمان میخ کوب شده و از حرکت باز ایستاده اند و سرپنهان شدن ندارند و از اینکه زمان های کوتاه در نظر وی دراز می نماید شکوه میکند.

أَرَى كُلَّ شَيْءٍ ، غَيْرُهُنَّ ، يَزُولُ      وَ أَسْرُ أَقَاسِيهِ ، وَ لَيْلٌ نَجُومُهُ

تَجَلَّى عَلَى عَلَاتِهَا وَ تَزُولُ وَيَا أُمَّتَا، صَبْرًا! فَكُلُّ مُلَمَّةٍ

دیوان ص ۲۵۳

فُ، سَحَابَةَ اللَّيْلِ بَاتَتْ تُقَلِّبُهُ الْأَكْوَ

الطَّوِيلِ تِ مِنَ الطَّلُوعِ إِلَى الْأُفُولِ يَرْعَى النُّجُومَ السَّائِرَةَ

دیوان ص ۲۷۳

مسعود نیز در قصیده ای که در ستایش علی الخاص سروده و آن را با وصف شب و روشنایی فلکی آغاز کرده، به دیر پایی شب و بر جای خودماندن ماه و ستارگان و بر نیامدن خورشید اشاره کرده و پنداشته است که از جای نجنبیدن ماه از آن روست که به خواب رفته و خورشید از آن روی بر نمی آید که خسته و درمانده شده است.

بر چکیده به جامه خضرا راست پروین چو هفت قطره شیر

گاه گفتم که خفت ماه سما گاه گفتم که مانده شد خورشید

که نه آن می جنبد اندروا که نه این می برآید از پس خـاک

همان کتاب ص ۳۸۸

در جای دیگر نیز مسعود، همچون ابوفراس، از غم هجران، شب را دیر پا و پایان ناپذیر احساس می کند.

شبی سیاه تر از روی و رای اهریمن ز درد و اندوه هجران گذشت بر من

که شب دراز همی کرد بر هوا دامن دوش نمی گشاد گریبان صبح را گردون

تنی به رنج و عذاب و دلی بگرم و حزن مرا ملال گرفته ز دیر ماندن شب

دیوان ص ۳۲۵

یا به دیده ستاره می شمرم      یا ز دیده ستاره می بارم  
 من چگونه ز دیده در شمرم      و در دل من شدست بحر غمان  
 شد بنفشه ز زخم دست برم      گشت لاله ز خون دیه رخم  
 گوهر دیدگان همی سپرم      همه احوال من دگرگون شد

از کوهسار بی فریاد ص ۹۵

ابوفراس بارها از بی وفائی دوستانش شکوه می کند و مثلاً « در قصیده ای میگوید »  
 بیشتر دوستان فراموش کرده اند و بقیه نیز بزودی به آنان خواهند پیوست؟ کیست که بر سر  
 پیمان پایدار بماند؟ آنان که پیمان دوستی نمی شکنند بسیار اندک اند هر چند که مدعیان آن  
 بسیار اند؟ بهر سو می نگرم دوستی را می بینم که به دنبال نعمت از این سوی بدان سوی  
 روی می گرداند؟ کارمان به جایی رسیده است که را بدی نکند نکوکار می پنداریم و آشنائی  
 را که زیان نرساند دوست یکدل می شماریم؟ آیا هر دوستی بدینگونه بی انصاف است؟ و  
 روزگار همواره به نیکمردان بخیلی می کند؟ بلی روزگار مردمان را به پیمان شکنی فرا خوانده  
 است و همگان، چه دانا و چه نادان، به فرمان وی گردن نهاده اند... »

ستلحق بالآخری غدا و تحول      تناسانی الاصحاب الاعصیه  
 و ان کثرت دعوا هم لقلیل      و من ذالذی یبقی علی العهد؟ انهم  
 یمیل مع النعماء حیث تمیل      اقلب طرفی لا اری غیر صاحب  
 و ان صدیقاً لا یضر خلیل      و صرنا نری ان المتارک محسن  
 و کل زمان بالکرام بخیل؟      اکل خلیل هکذا غیر منصف؟  
 جاب الیهما عالم و جهول      نعم، دعت الی الغدر عوه

دیوان ابن فراس ص ۲۳۲

و یا در جائی دیگر می گوید. « انسان به که اعتماد می تواند کرد و آزاده نیکمرد از کجا دوستانی می تواند داشت ؟ این مردمان ، جز گروه اندکی از آنان ، به منزله گرگانی شده اند که لباس آدمیان در بردارند. »

و من این للحر الکرم صحاب ؟      بمن یشق الانسان فیما ینوبه  
ذئاباً علی اجساد هن ثیاب      و قد صار هذا الناس الاقلهم

دیوان ابی فراس ص ۲۵

مسعود نیز همچون ابوفراس ، از بی وفائی دوستان شکوه می کند و معتقد است که دوستان یکدل وی به آشنایان بدل شده اند و آشنایان نیز خود بیگانه گشته اند.

بیگانه گشت هر که مرا بود آشنا      شد آشنا هر آنکه مرا بود دوستدار

دیوان مسعود ص ۶

و در جای دیگر در شگفت است که یاران برگزیده وی را چه بر سر آمده است که اینک بی یار و یاور مانده است.

امروز چه شد که نیست کس یارم      یاران گزیده داشتم روزی

همان کتاب ص ۳۵۷

ابوفراس در قطعه زیبا و دلنشین زیر حال خود را با کبوتری که بر شاخسار درختی نوحه سرائی می کند می سنجد و چنین نتیجه گیری می کند که کبوتر با آنکه همچون وی اسیر و گرفتار اندوه و دوری یار و دیار نیست و آزادانه به هر جا که بخواهد پرواز می تواند کرد. بیهوده ناله سرداده و مویه گری می کند.



- ۱- أَقُولُ ، وَ قَدْ نَاحَتْ بِقُرْبِي حَمَامَةٌ : آیا جَرَّتَا ، هَلْ بَاتَ خَالِكٌ خَالِي ؟  
 ۲- مَعَاذَ الْهَوَى ! مَا ذُقْتُ طَارِقَةَ النَّوَى ، وَلَا خَطَرْتَ مِنْكَ الْهُمُومَ بِبَالٍ !  
 ۳- أَتَحْمِلُ مَحْزُونَ الْفُؤَادِ قَوْدِمٌ عَلَى غُصْنِ نَائِي الْمَسَافَةِ عَالٍ ؟  
 ۴- أَيَا جَارَتَا مَا أَنْصَفَ الدَّهْرُ بَيْنَنَا تَعَالَى أَقَاسِمَكَ الْهُمُومَ ، تَعَالَى !  
 ۵- تَعَالَى تَرَى رُوحًا لَدَى ضَعِيفَةٍ تَرَدَّدُ فِي جِسْمٍ يَعَذِّبُ بَالٍ !  
 ۶- أَيَضْحَكُ مَأْسُورٌ ، وَتَبْكِي طَلِيقَةٌ ، وَيَسْكُتُ مَحْزُونٌ ، وَيَنْدُبُ سَالٍ ؟  
 ۷- لَقَدْ كُنْتُ أَوْلَى مِنْكَ بِالِدَمْعِ مُقْلَةً ؛ وَلَكِنَّ دَمْعِي فِي الْحَوَادِثِ غَالٍ !

دیوان ۲۸۲

مسعود سعد نیز همچون ابوفراس خود را خاموش و فاخته را با گونه گون نوا می یابد

من بینوا و فاخته با گونه گون نوا بی برگ مانده ام من و نی با هزار برگ

دیوان ص ۶

و در جایی دیگر میگوید که در این تنگ آشیان زندان اگر همچون فاخته نوحه سردهم شگفت نیست.

زیرا که در این تنگ آشیانم نشگفت که چون فاخته بنالم

بی قدر شدن دانش و فضل و بی رونق گشتن هنر و خرد و رواج جهل و مسخرگی و خوار بودن عاقل و ارجمند شدن بی تمیز و بی حاصل دیدن سخنوری و حکمت و بی بند بودن سفاهت و رذالت از جمله مضامین و مفاهیمی است که دل و جان هر دو شاعر خسته و رنجور را بیشتر از همه چیز می آزارد.

فَأَفْضَلُ عِنْدِي أَنْ أَرَى غَيْرَ فَاضِلٍ ! إِذَا كَانَ فَضْلِي لَا أَسْوَعُ نَفْعَهُ

يَجُوزُ عَلَيَّ حَوْ بَائِهَآ حُكْمُ جَاهِلٍ !      وَ مِّنَ أَضْيَعِ الْأَشْيَاءِ مُهْجَةُ عَاقِلٍ ،

دیوان ابوفارس ص

سودم نداشت دانش جام جهان نمای  
چون یک سخن نیوش نباشد سخن سرای  
ز کار پیشه جولاهگی ز بهر پسر  
که ای سعادت در فضل هیچ رنج مبر  
بسوی نقص گرای و طریق جهل سپر

دیوان مسعود سعد ص

همه حظ من ازین گیتی رنج است و      از همه دانش حظی است از چه سبب

عناست گر چه امروز مرا نام ز جمع شعراست      از بزرگان هنر در همه انواع منم

دیوان مسعود ص ۷۲

ابوفراس و مسعود در برابر حوادث و مصائب روزگار می نالند و از رنج و اندوه و درد  
و گرفتاری شکوه می کنند اما هرگز یکباره از پای در نمی آیند و هیچگاه تن به ذلت و پستی  
نمی دهند و از مناعت و عزت و پایداری خود در مقابل مصائب سخن می گویند.

به عقیده ابوفراس انسان آزاده همواره در برابر سختی ها و فشارهای روزگار بردبار است و از  
آتش کتمان درد خویش آب می شود و سرانجام دگرگونی حالش را از وی آشکار می کند.

فِي كُلِّ أَوْنَةٍ وَ كُلِّ زَمَانٍ      الْحُرُّ يَصْبِرُ ، مَا أَطَاقَ تَصَبُّرًا  
مَا سَأَلَتْهُ نَوَائِبُ الْخَدَثَانِ      وَيَرَى مُسَاعَدَةَ الْكِرَامِ مُرْوَةً  
أَحْوَالُهُ تُنْبِي عَنِ الْكِتْمَانِ      وَيَذُوبُ بِالْكِتْمَانِ إِلَّا أَنَّهُ

دیوان ص ۳۳۵

مسعود سعد نیز در حبسیات خود بارها به ویژه در قصیده حصار نای از گرفتاری و غم و بند می نالد. درد جانکاه را هرچه تلختر نشان می دهد و دوام محنت را به ثبات کوه تشبیه می کند و دولت ناپایدار را به بی قراری باد. سرانجام، ناچار به بی ثباتی جهان و شادی و غم او دل خوش می کند و صبوری و شکیبایی را پیشه ساختن و به قناعت روی آوردن را بهترین اندوخته می ستاید.

وی دل غمین مشو که سپنجی است این ای تن جزع مکن که مجازست این جهان  
سرای جز صبر و جز قناعت دستور و رهنمای ور عزّ و ملک خواهی اندر جهان مدار

کھسار ۱۰۴

ابو فراس خویش را شمشیری می داند که حوادث روزگار آن را صیقلی کرده است.

د علی صروف الدهر صقلا مـا کنت الا السیف ، زا

دیوان ابی فراس ص ۲۴۰

مسعود نیز خود را شمشیری در دست روزگار خوانده است که فلک سرانجام روزی آن را بیرون خواهد کشید و اگر در صد مصاف معرکه کند گشته است با یک صیقل برندگی خود را باز خواهد یافت.

کاخر برونم آرد یکروز در وغا آن گوهری حسامم در دست روزگار  
روزی بیک صقال بجای آید این مضا در صد مصاف معرکه گر کند گشته ام

دیوان مسعود ص ۲

ابوفراس ثروتمندی را در وجود آدمی میدانند و میگویند. "... ثروتمند کسی است که دل و جان ثروتمند داشته باشد هر چند که از بی چیزی عریان تن و برهنه پای باشد."

ولو أنه عاری المناكب حافی إنَّ الغنی هو الغنی بنفسه  
شرفناً، ولا عدد السوام الضافی ما كثرة الخیل الجیاد بزائدی  
بین الصوارم والقنا الرعاف خیلی، و إنَّ قلت، کثیر نفْعها  
مسعود سعد با مناعت طبع و علو همت با امیدواری به عفو « پادشاه عادل » با تأکید بر برائت و بی گناهی خویش و فضیلت بی نظیر « ملک ستایی » از سر اضطرار و ناچاری زبان به مدح این پادشاه عادل می گشاید که به فرمان او مجبوس و زندانی شده است.

از عفو شاه عادل و از رحمت خدای زین جمله باک نیست چو نومید نیستم  
کاندر جهان نیابد چون من ملک ستای شاید که باطمینان نکند بی گنه ملک  
این روزگار شیفته را فضل کم نمای مسعود سعد، دشمن فضل است روزگار  
شاعر تیره روز به بخشایش پادشاهی چشم دوخته بود که نظامی عروضی درباره شعر مسعود و آن پادشاه نوشته است: « ارباب خرد و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو به چه درجه رسیده است و در فصاحت به چه پایه بود! وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من بر پای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود. جمله این اشعار را بر آن پادشاه خواندند و او بشنید که بر هیچ موضع او گرم نشد!...»، پادشاهی که مؤلف تاریخ فرشته در باب لجاج و ثبات رأی او آورده است: « روزی در راه به کارگری رسید که سنگی گران بر سر نهاده برای بنای او می برد و سخت ناتوان شده بود. سلطان را دل برحم آمد و فرمود بینداز. کارگر آن را بینداخت و همچنان مدت‌ها آن سنگ در میدان می بود و اسبان را

در حرکت صدمه می رسانید. از سلطان اجازه خواستند که آن را به کناری نقل کنند. گفت : چون گفته ایم بگذارید اگر گوییم بر دارید حمل بر بی ثباتی قول ما کنند ! و آن سنگ تا پایان عهد بهرام شاه در میدان افتاده بود و محض احترام قول سلطان ابراهیم بر نمی داشتند. « (مقدمه دیوان مسعود سعد به نقل رشید یاسمی)

از بدترین گونه های استبداد و اختناق و ستم و بی رسمی در جامعه ها اینکه مظلوم و مقهور دردمندی چون مسعودسعد از سرناچاری پادشاه ستمگر را به عدل و دادگری می ستاید و با تأکید بر بی گناهی خویش از وی طلب رحمت و عنایت دارد و برای زیادتی عزّ و جاه و بقا طول عمر او دعا می کند و به کرم و رحمت او امیدوار است و جور و بیداد شاه را به حساب فلک کج مدار می نویسد و او را تبرئه و روزگار غدّار را متهم و تخطئه می کند.

از بزرگی تو سزا باشد      گر عنایت کنی و من بر  
به چنین حبس مبتلا باشد      هم پس چرا چون منی که بی مثلم  
همه در نشو و در نما باشد      ای بزرگی که شاخ ملک از تو  
کھسار ۱۴۲

که ثنا گوی شاه دادگرم      اینهمه هست و نیستم نومید  
پادشاه عادلست غم نخورم      کز فلک جور کرد بر دل من  
کھسار ۹۶

ابوفراس از بیم بدگویان گریه خویش را پنهان میدارد و در این باره می گوید : « اندوهم پایان نمیگیرد و اشکم سستی نمی پذیرد اما با گریه مدارا میکنم و آن را از بیم آنکه بدگویان بگویند. همچون تویی بردباری ندارم ، پنهان میدارم.

و دمعی ما یفتر  
 و اسـترما اسـتر  
 ه : مـثلک لا یصـبر  
 فـحزنـیلا یـنقضـی  
 و لکن اداری الدموع  
 مخافه: قول الوشا

دیوان ابی فراس ۱۵۴-۱۵۳

مسعود نیز همچون وی گریه و شیون خویش را از شرم دوستان و بیم دشمنان پنهان نگاه میدارد.

نکرد یارم از بیم دشمنان شیون  
 از دوست طعنه ای وز دشمن سعایتی  
 مرا بخواهد کشتن شماتت جهال  
 مگر سعایت و تلبیس دشمن مکار  
 نبود یارم از شرم دوستان گریان  
 تا کی خورم به تلخی و تا کی کشم به رنج  
 زنج و غم نبود هیچ ترس و باک ولی همی  
 ندانم خود را گناهی و جـرمی

دیوان مسعود ص ۳۸۸

### منابع و مأخذ

- ۱- ابو فراس حمدان دیوان بیروت ۱۴۲۰هـ.
- ۲- حنا الفاخوری - تاریخ الادب العربی - بیروت
- ۳- زرین کوب عبدالحسین - با کاروان حله - تهران ۱۳۷۴ چاپ نهم
- ۴- صفا ذبیح اله - تاریخ ادبیات در ایران - تهران انتشارات فردوسی ۱۳۷۱
- ۵- فواد افرام البستانی - الروائع - بیروت
- ۶- فروزانفر بدیع الزمان - سخن سخنوران - تهران - خوارزمی ۱۳۵۰
- ۷- متنبی ابوطیب - دیوان شرح برقوقی - دارالکتاب العربی - بیروت
- ۸- مسعود سعد سلمان - دیوان تصحیح رشید یاسمی - تهران - پیروز ۱۳۳۹
- ۹- نوریان مهدی - از کوهسار بی فریاد - جامی ۱۳۸۱
- ۱۰- وطواط رشیدالدین - حدائق السحر - تصحیح عباس اقبال - تهران ۱۳۰۸
- ۱۱- یوسفی غلامحسین - چشمه روشن - انتشارات علمی - چاپ نهم ۱۳۷۹

